

جهان و تأملات فیلسوف

گزیده‌هایی از نوشته‌های

آرتور شوپنهاور

ترجمه‌ی رضا ولی‌یاری



فهرست

- پیشگفتار ۱
سخنی از مترجم ۳

دفتر اول

- در باب اثبات اراده‌ی حیات ۱۰
متافیزیک عشق ۱۷
در باب زنان ۵۸
در باب عبث بودن وجود ۷۶
در باب آلام جهان ۸۷
در باب خودکشی ۱۰۷
گفت‌وگویی در باب جاودانگی ۱۱۵
راه‌رستگاری ۱۲۱

دفتر دوم

- در باب نویسنده‌گی و سبک ۱۳۲
در باب مطالعه و کتب ۱۶۸
در باب خوداندیشی ۱۸۱
در باب اهل فضل ۱۹۴
چهره‌شناسی ۲۰۲
در باب نبوغ ۲۱۳
ملاحظات روانشناختی ۲۳۲

در ارضای آن قویترین همه‌ی امیال و محرک‌ها سرچشمه‌ی وجودی جدید است، و تجدید حیات همراه با تمامی بارها و دلواپسی‌ها و خواستها و دردهایش در فردی دیگر: حقیقت این است. اگر دو نفر که دو ظاهر متفاوت دارند، مطلقاً و در خود نیز متفاوت بودند، دیگر عدالت ابدی کجا یافت می‌شد؟ زندگی خود را چون مسئله‌ای می‌نمایاند، وظیفه‌ای که باید انجام پذیرد، و یکسره چون پیکاری مداوم با خواست و محنت. بنابراین همه‌کس تلاش می‌کند تا بار را به مقصد برساند و تا حد امکان هم خوب از عهده بر آید؛ او زندگی را واگذار می‌کند، چنان‌که گویی وظیفه و خدمتی اجباری را به انجام می‌رساند. لیکن این دین را چه کس بر گردن او گذاشته؟ پدیدآورنده‌ی او، در التذاذ از لذت جنسی. بنابراین، به این خاطر که یکی از این لذت بهره‌مند شده، دیگری باید زندگی کند، رنج ببرد و بمیرد. ولی ما از این حقیقت آگاه و سرخورده‌ایم که تفاوت معلول زمان و مکانی است که بدین معنی آنها را *principium individuationis* (اصل تفرّد) نامیده‌ام؛ وگرنه عدالت ابدی به شکلی جبران‌ناپذیر و بی‌بازگشت از دست می‌رفت. عشق پدری، با آنچه پدر آماده‌ی انجامش است، رنج‌پردن و خطر را برای خاطر فرزند به جان خریدن و در عین حال این همه را وظیفه‌ی خود دانستن، نتیجه‌ی این حقیقت است که پدیدآورنده بار دیگر وجود خود را در وجود پدیدآمده باز می‌یابد.

زندگی انسان با اضطراب و نیاز و رنج بی‌پایانش، باید به عنوان تعبیری از تولید مثل و اثبات قطعی اراده‌ی حیات در نظر گرفته شود. به این دلیل که وی وام مرگ را به طبیعت مقروض است و با ناراحتی به این دین می‌اندیشد. آیا همین امر گواهی این حقیقت نیست که هستی ما گرفتار معصیت است؟ ولی ما یقیناً برای پرداخت باج تولد و مرگ زندگی می‌کنیم و از همه‌ی لذات و محن زندگی بهره‌مند می‌شویم و هیچ‌یک نیز

در باب اثبات اراده‌ی حیات

اراده حیات اگر صرفاً خود را به صورت محرکی برای صیانت نفس نمایان می‌ساخت، که تنها تأیید آن پدیده‌ی منفرد می‌بود در فاصله‌ی زمانی استمرار طبیعی خود، اضطرابات و زحمات زندگی این‌چنین بسیار نمی‌بود و زندگی سهل و فرحبخش می‌شد. برعکس از آنجا که اراده مطلقاً و در هر زمان خواهان زندگی است، همواره خود را در رانه‌ی جنسی آشکار می‌سازد که افواج بی‌شمار نسلها را در چشم‌انداز دارد، و از آنجا که این رانه ناراحتی و صعوبت و ملال را به آگاهی می‌آورد و ادبار و اضطراب و رنج را به زندگی، آن راحت و بشاشت و عصمتی را که می‌توانست همراه وجودی صرفاً فردی باشد نابود می‌سازد. از سوی دیگر، توقف داوطلبانه‌ی اراده‌ی حیات، چنان‌که در برخی مواد نادر مشاهده می‌کنیم، فقط تغییر چهره‌ی اراده‌ای است که مسیر خود را تغییر می‌دهد، در فرد مستغرق می‌گردد و فراتر نمی‌رود؛ انکار اراده تنها با روداشتن خشونتی دردآور بر خویش مقدور می‌گردد. هنگامی که این‌گونه شود، آن راحت و بشاشت وجود صرفاً فردی به آگاهی باز آورده می‌شود و در واقع بدل به قدرتی عظیم‌تر می‌گردد. در مقابل، گرفتار آمدن

آمیزش احساس پشیمانی می‌کند؛ لحظه‌ای ویژه از زندگی که آن‌گاه بر خاستگاه خود افسوس می‌خوریم.»

شیطان و عفریته‌ها در فاوست گوته، در روز شب‌ات چه می‌کنند و چه به زبان می‌رانند؟ شهوت‌رانی و شوخی‌های هرزه. در همان اثر (در ملحقات زیبای فاوست)، شیطان برای توده‌ی مردم چه وعظ می‌کند؟ هرزه‌درایی و وقاحت، همین و بس. اما نوع بشر به سادگی و تنها به واسطه‌ی چنین عملی به حیات ادامه می‌دهد. حال، اگر حق با مسلک خوشبینی بود، اگر هستی ما باید چون والاترین موهبت عقلانی با امتنان خاطر تأیید می‌شد، و اگر در خود پسندیده و ستودنی و لذت‌بخش بود، پس مسلماً عمل موجد آن نیز باید سیمایی کاملاً متفاوت می‌یافت. در مقابل، اگر این هستی تبهگنی و کژروی باشد، اگر کار اراده‌ی اساساً کور و خوش‌یمن‌ترین گسترش چیزی باشد که برای متوقف ساختن خود به هستی می‌آید، پس عمل موجد آن نیز باید دقیقاً همچون آنچه حقیقتاً انجام می‌دهد ظاهر شود.

با توجه به نخستین حقیقت بنیادین آموزه‌ی من، مطلب به اینجا می‌رسد که آن شرم تولید مثل حتی به جهاز آن نیز سرایت می‌کند، هرچند که اسباب تناسل هم چون سایر اعضای بدن مخلوق طبیعت است. این هم گواه دیگری بر این حقیقت است که نه فقط اعمال انسان که حتی بدن وی نیز باید چون نمود و تعیین اراده و فعل آن لحاظ شوند. زیرا انسان نمی‌تواند به خاطر چیزی که بدون اراده‌ی وی به وجود آمده شرمسار شود.

نسبت عمل تولید مثل به جهان، نسبت راه حل است به معما. بنابراین

→ که یگانه اثر وی با نام تاریخ طبیعی از پرنفوذترین کتب لاتین است. این پلینی برادرزاده‌ای دارد که شوپنهاور در جای دیگر به او نیز اشاره می‌کند. م

نمی‌توانند ما را رهایی بخشند. ثمره‌ی اثبات اراده‌ی حیات دقیقاً همین است. بنابراین وحشت مرگ که ما را با وجود این همه درد، سخت به زندگی چسبانده حقیقتاً موهوم و غیرواقعی است؛ اما آن محرکی که ما را اغوا کرده دقیقاً همین وحشت کاذب است. این اغواگری در نگاههای عاشقانه‌ی دو دل‌داده واقعیت و عینیت می‌یابد؛ این دو ناب‌ترین نمود اراده‌ی حیات برای اثبات خود هستند. اراده‌ی حیات اینجا چه لطیف و دلپذیر است! خوشی و لذت خاموش و خشنودی‌های آرام را اراده می‌کند، برای خودش، برای دیگران و برای همه. این دستمایه‌ی آناکرئون است. اراده‌ی حیات با اغواگری و رشوه راه خود را به زندگی می‌گشاید، اما همینکه به زندگی می‌آید رنج و تبهگنی آغاز می‌شود، و وحشت و دل‌تنگی صحنه را اشغال می‌کنند. این دیگری دستمایه‌ی آیسخولوس است. اما آن عملی که اراده به واسطه‌ی آن خود را اثبات می‌کند و انسان به هستی می‌آید، عملی است که همه در ژرفنای وجودشان از آن شرم دارند و به دقت بر آن سرپوش می‌گذارند؛ در حقیقت، اگر سربرنگاه گیر بیفتند چنان هراسان می‌شوند که گویی در حین ارتکاب جرم مچشان گرفته شده. این عمل چیزی است که در تأمل خونسردانه اغلب با بزاری به آن می‌اندیشیم، و در حالی متعالی با انزجار. ملاحظات دقیق‌تر در مورد این امر در فصل پنجم از کتاب سوم موتنتی، زیر عنوان فرعی *Ce que c'est que l'amour* [چنین است عشق] آورده شده است. سرخوردگی و پشیمانی خاصی در پی این عمل عارض می‌شود؛ این احساسها در مرتبه‌ی اول باز هم با شدت و وضوح و اصالت بیشتری بروز می‌کنند. بنابراین حتی پلینی^۱ کافر نیز می‌گوید: «تنها انسان است که پس از نخستین

۱- Gaius Plinius Secundus (۷۹-۲۳)، ملقب به پلینی بزرگ، دایرة‌المعارف‌نویس رومی